

میدون و سوفیا

نامه به یک آقازاده



✎ پوریا عالمی

• سلام آقازاده. خوبی؟ خوشی؟ فحش‌خورت ملسه؟ ناراحتی که به دلیل والدینت تو را قضاوت می‌کنند؟ ناراحتی که کارهای بابات را- و جدیدا مامانت را- که توی سیاست و قدرت هستند، پای تو می‌نویسند؟ ناراحتی می‌گویند از رانت استفاده می‌کنی؟ ناراحتی می‌گویند ماشین زیر پات یک‌طوری از بیت‌المال استخراج شده؟ ناراحتی می‌گویند شرکتی که داری و چیزمیز وارد می‌کنی رانت مسلم است؟ ناراحتی می‌گویند نخبه نیستی و صرفا ارز دولتی را می‌گیری و سود پامفت می‌کنی؟ ناراحتی می‌گویند دلیل مریضی اقتصاد مملکتی؟ ناراحتی می‌گویند با اینکه نون بیت‌المال را خوردی، اقامت خارج داری؟ ناراحتی که می‌گویند بابات به لباس ما گیر می‌دهد و تو با شورتک (کمی کوتاه‌تر از شلوارک و بلندتر از باقی چیزها که با پیراهن و صندل می‌پوشند) توی خارج پسته‌چرخ می‌زنی؟ ناراحتی که می‌گویند ما اینجا توی مدرسه یا گوشت‌کوب درس بپاچراچه فرو می‌کنند توی سرمان و تو را باباجان فرستاده خارج تا از خلاقیت آموزشی مدرسه خارج استفاده کنی و یک چیزی بشویی؟ ناراحتی که می‌گویند مدرک دانشگاهی ما تقریبا با کاغذباطله فرقی ندارد و هیشکی حسابش نمی‌کند، بعد تو را باباجان فرستاده خارج تا دانشگاه فلان فارغ‌التحصیل بشی؟ ناراحتی می‌گویند بابات اینجا زندگی را به ما سخت کرده بعد تو را فرستاده راحت زندگی کنی؟ ناراحتی هر کاری می‌کنی می‌گویند داری روی نفت ملت و چیزهای دیگر اسکی می‌روی؟ بله؟ ناراحتی؟ خب این کارها را نکن. این نامه را نوشتم تا بگویم مناعت‌طبع داشته باش و مثل باقی آدم‌ها و آقازاده‌های آدم‌حسابی و سالم (هرچند کم هستند، اما هنوز منقرض نشده‌اند!) تو هم روی پای خودت بایست تا ملت لیچار بارت نکنند. تمام.

امضا: میدون دوم و سوفیا و پوریا و باقی بچه‌های محل.

روزنامه

www.sharghdaily.ir

شنبه ۹ شهریور ۱۳۹۸ = ۲۹ ذی‌الحجه ۱۴۴۰ = ۳۱ آگوست ۲۰۱۹
سال هفدهم • شماره ۳۵۱۳ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۵ • اذان مغرب ۱۹:۵۲ • اذان صبح فردا ۵:۰۸ • طلوع آفتاب ۶:۳۶

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

✎ آلفردو مارتیرا



یک سفر تا جایزه ۲۰۰ میلیونی



دانلود از
733.ir

۶۰۰ میلیون تومان برای ۳ نفر

با خرید بلیت هواپیما، قطار، اتوبوس و هتل

آینه‌های محذب

روزگار غریبی است



✎ احمد طالبی‌نژاد

نیمه نخست دهه ۱۳۶۰ با هم آشنا شده، به صورت تشکیلاتی ازدواج می‌کنند و بلاهایی بر سرشان می‌آید. به گمان هرکس که پیش از چاپ داستان را خوانده بود، این حکایت تلخ می‌توانست تنها گوشه‌ای از مصائبی که بر نسل جوان آن روزگار رفته را روایت کند. اما درک ناصحیح میزان آن تجربه‌های تاریخی، باعث شد داستان به صورت ابر و پر از پراکندگی منتشر شود و طبعاً من خوشحال که نبودم، اندوهگین هم بودم. سال گذشته سرانجام متن پیش از ممیزی داستان که توسط کارشناسان همکار ناشر تعدیل‌هایی در آن صورت گرفت را برای چاپ دوم به اداره کتاب سپردم – البته توسط ناشر دیگری که اعتبار بیشتری هم دارد– اما با شگفتی بسیار آقایان ممیز که به تازگی نامشان به «کارشناس علمی» تغییر یافته و من نمی‌دانم مگر ادبیات داستانی علم است که بررسانش کارشناس علمی لقب بگیرند، فرمان صادر کردند که این کتاب غیر قابل چاپ است. چون همه چیز را زیر علامت سؤال برده، درک ناصحیح که می‌گویم یعنی همین. بهانه‌شان هم این بود که با متن چاپ‌شده تفاوت‌هایی دارد. خب معلوم است که دارد. آن متن در دولت یازدهم و توسط ممیزیاتی برسی شد که اشک همه را در آورده بودند. نمونه‌اش اینکه در ممیزی کتاب «تهران در سینمای ایران»، جایی که نوشته بودم «در کوران جنگ جهانی دوم، ایران توسط متفقین اشغال شد» فرموده بودند واژه جنگ به دفاع مقدس تغییر باید، یعنی بشود در کوران دفاع مقدس دوم...» اغلب موارد حذف یا تغییریافته در متن این داستان هم از همین نمونه‌ها بودند. باری زوری به معاونت اداره کتاب مراجعه کردم و همه این حکایت‌ها را باز گفتم و حتی اشاره کردم که نگاهی به دوروبرتان بیندازید. ممیزی کتاب با شمارگان ۵۰۰ نسخه به شدت از سینما و تئاتر عقب مانده، چرا کارشناسانتان به‌روز نمی‌شوند؟ ولی خب گوش خرم‌توبایی وجود ندارد و مرغشان یک پا دارد. این را گفتم تا برسم به اینکه تا کی نویسندگان این دیار که گاه زندگی‌شان از همین آب‌باریکه قلم‌زنی می‌گذرد، باید بازیچه سلیقه کسانی باشند که شنیده‌ایم خود نیز که‌گاه قلم به دست می‌گیرند و خود را نویسنده می‌دانند؟ من نمی‌گویم بساط ممیزی را از بیخ و بن برچینید و برای شعور و معرفت نویسنده و ناشر حرمت قائل باشید... ولی به آقایان یا خانم‌های کارشناس علمی پیشنهاد می‌کنم گاهی هم به سینما بروند و فیلم‌های ایرانی روی پرده را ببینند. یا دست‌کم سالی یکی، دو تئاتر ببینند حتی در سالن‌های دولتی. اینجا یک کشور واحد است به نام ایران و یک حکومت هم بیشتر ندارد. دوران ملوک‌الطوایفی هم گذشته است و ما در عصر پسادرن زندگی می‌کنیم. چرا کتاب‌خوان‌ها باید نسخه تحریف‌شده کلنل دولت‌آبادی را که از روی نسخه آلمانی‌اش با زبان فارسی بدی ترجمه شده بخوانند؟ مگر چه سر مگویید در این کتاب و انبوه کتاب‌های معطل و معلق مانده در اداره کتاب وجود دارد که تاکنون برملا نشده، هرچه اتفاق افتاده را که همگان می‌دانند. فقط کتاب‌خوان‌ها نامحرم‌اند؟

یادداشت

شب‌های «بخارا» به ایستگاه ۵۰۰ رسید



✎ پژمان موسوی

این یادداشت فقط ادای احترام است، ایستادن و کلاه از سر برداشتن. احترام به مردی که زندگی‌اش خلاصه فرهنگ است؛ از آن آدم‌ها که ۲۴ساعتشان، واقعا ۲۴ ساعت است؛ پرتی ندارند. آن قدر فرصت دارند که هر روزشان را به روزی بزرگ بدل کنند؛ مثل ۵۰۰ روزی که به ۵۰۰ شب بخارا ختم شد، مثل تمام روزهای این ۲۳ سال و انتشار ۱۳۲ شماره مجله «بخارا»، مثل تمام روزهای بزرگی که «علی دهباشی» برای فرهنگ، هنر و ادب ایران خلق کرد.روزهای علی دهباشی از چهارونیم صبح شروع می‌شود؛ عموم قرارهای دیدار او بین پنج تا هفت صبح است در میان کتاب‌ها و مجلاتی که دیگر جایی برای تردد در دفتر او در میدان فلسطین تهران باقی نگذاشته است. تا اینجا ی کار او حداقل سه ساعت از همه ما جلوست، البته با این فرض که باقی ما هشت صبح برخیزیم و واقعا «کار» کنیم. به حرف آسان است، هر شبی از این ۵۰۰ شب بخارا، کاری بوده است کارستان. برگزاری هر شب از «ایده» شروع می‌شود و به «اجرا» ختم می‌شود اما در این بین به ساعت‌ها و روزها هماهنگی، تذکرات، پشتیبانی و کار فکری و عملی نیاز است. آنهایی که دستشان در کار است می‌دانند یک رویداد یک شبه تا چه حد می‌تواند پیچیدگی داشته باشد. حالا شما این یک شب را بکنید ۵۰۰ شب و در کنار آن انتشار یک مجله معتبر را هم با ۲۳ سال سابقه انتشار اضافه کنید؛ حیرت‌انگیز است. در یک شرایط نرمال هم برگزاری این همه نشست و رویداد فرهنگی کاری است دشوار چه رسد به شرایط مظلالم ایران با همه بدبینی‌ها و تهمت‌ها و انگ‌ها و اتهام‌ها. فرهنگ ایران...



آبرو و اعتبار است که مداوم برگزاری شب‌های بخارا را برای سپهر فرهنگی ایران تضمین کرده است. می‌توان علی دهباشی را دوست نداشت، می‌توان نقدهایی به شیوه کارش داشت، می‌توان اولویت‌های او را زیر سؤال برد اما مطمئناً نمی‌توان او را «ندید» و «بزرگ» نداشت؛ کسی که یک‌تنه بخش زیادی از بار فرهنگ را در ایران به دوش می‌کشد و صدای هر آن‌کسی است که در این کشور کار می‌کند و قدر نمی‌بیند، کار می‌کند و دیده نمی‌شود و کار می‌کند و راهی برای برقراری ارتباط با بدنه جامعه ندارد. این بار این ما و قدردانی از مردی که قدر همه را می‌داند و فروتنانه در انتظار قدردانی نیست. ما اما با صدای بلند می‌گوییم که «قدرتان را می‌دانیم آقای دهباشی»، بمانید برای ما و بمانید برای فرهنگ ایران...

پنجره‌های دیگر

کورسویی که کارساز نیست



✎ امان‌الله قزایی مقدم

• این روزها با این پرسش روبه‌رو هستیم که آیا پایین‌آمدن نرخ ارز و طلا، مبارزه با مفسدان اقتصادی، دستگیری برخی از مسئولان به اتهام مفاصد اقتصادی، برگزاری دادگاه‌ها و... می‌توانند برای مردم امیدبخش باشد و اعتماد ازدست‌رفته آنان را بازبانی کند؟ آیا می‌تواند گرهی از مسائلی نظیر گرانی کالاهای اساسی و مایحتاج همگانی که آنها را تحت فشار قرار داده است، بکشاید؟ آیا ثابت‌بودن نرخ ارز و ماشین و مواردی دیگر می‌تواند سبب شود تا امیدی به بهبود اوضاع و برطرف‌شدن مشکلات‌شان داشته باشند؟ آیا می‌تواند در برابر اخباری نظیر حذف زنان از موتورسواری، دوجرخه‌های شهر یا حتی حکم‌های طولانی‌مدت یا خبر نامساعدبودن وضعیت زندان‌های زنان و... امیدبخش باشد؟ سرمایه اجتماعی یعنی همدلی و هم‌زبانی و امیدواری به آینده و وجود اعتماد «افقی و عمودی»! اعتماد افقی یعنی اعتماد بین مردم با مردم و اعتماد عمودی یعنی اعتماد بین مردم با مسئولان و برعکس. به نظر فرانسیس فوکویاما، اعتماد از مهم‌ترین عوامل سرمایه اجتماعی است و موجب احساس یگانگی، استحکام و تعهدات دوجانبه بین مردم و مسئولان، حس تفاهم، رفاقت و دوستی، ایثار، احساس همدردی و تحکیم روابط اجتماعی بین مردم و مسئولان می‌شود. در حال حاضر به نظر می‌رسد در ایران اعتماد همگانی ضعیف شده و سرمایه اجتماعی را ضعیف و نخ‌نماشده نشان می‌دهد؛ بنابراین مردم نمی‌توانند اعتمادی به یکدیگر و همچنین فعالیت‌های امیدبخش از پایین‌ماندن قیمت ارز تا... بکنند. که حتما در شرایط اقتصادی‌شان و بهبود زندگی روزمره‌شان می‌تواند تأثیرگذار باشد. آنان با مسائل ساده برخورد می‌کنند.

مثال ساده‌اش را هم می‌توان در این دید که می‌گویند اگر نرخ ارز پایین آمده چرا ما همچنان به همان نرخ قبلی تخم مرغ می‌خریم؟ پس این سیاست‌ها نمی‌تواند وضعیت ما را دچار تغییر کند و امیدی برایمان به همراه داشته باشد. درحالی‌که نه به دولت و نه حتی به دیگری یعنی همان همسایه و مردمی که با یکدیگر در یک فضا زندگی می‌کنیم، اعتماد نداریم. باید گفت که ایران و کویت پس از دهه ۲۰ امکان رشد و توسعه یافتند و بدانیم که بین رشد به لحاظ کمی و توسعه به لحاظ کمی و کیفی آنچه مهم است سرمایه اجتماعی، یعنی اعتماد، است و هرگاه مردم می‌گویند اعتماد نداریم، یعنی همدلی نمی‌کنند، از سوی دیگر می‌دانیم که مردم اکنون در شرایط سخت اقتصادی به‌سر می‌برند و چندان نمی‌توانند به اخبار منتشرشده در رادیو و تلویزیون دل خوش کنند و این به دلیل آن است که بین دولت و این سرمایه اجتماعی فاصله افتاده است. من بارها درباره «سرمایه اجتماعی» نوشته‌ام که صداوسیما هم نمی‌خواهد به دنبال ایجاد این سرمایه باشد و این خود اعتماد عمومی را ضعیف‌تر می‌کند و البته اگر قرار باشد که این سرمایه ایجاد شود، چند سال وقت می‌برد.در طول تاریخ ایران دیده‌ایم که بین دولت‌ها و ملت شکاف بوده است که اینجا خود زمینه‌ساز ورود بیگانگان شده است چنانچه ما به همین دلیل واضح و مبهره از اعراب در جنگ قادسیه و در زمان خوارزمشاه از مغول‌ها شکست خورده‌ایم. اگر امید نباشد مردم چندان مداخله‌ای در امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خودشان نخواهند داشت و باید از بالا به پایین این اعتماد عمومی بازگردانده شود. شکست تاریخی ما در طول تاریخ به دلیل همین ضعف سرمایه اجتماعی است و این در حالی است که مثلا در کشور انگلیس با این وضعیت برگزیت، سرمایه اجتماعی باعث شده که آسینبی به حکومت نرسد چراکه مردم به آن اعتماد دارند. برای نمونه در این روزها مردم در انتخابات شوراباری محلات کمتر مشارکت کرده‌اند و باید از قبل این اعتماد شکل می‌گرفت که این مشارکت بیشتر می‌شد، درحالی‌که هم‌زمان با تبلیغ این انتخاب مدام اخباری برای جلوگیری از آن مطرح می‌شد! حالا چه انتظاری است که مردم فکر کنند و به اخبار امیدبخش اعتماد کنند؟ شاید برخی به دنبال کورسویی باشند اما این هم کارساز نیست چون مشکل ریشه‌دار است. اگر مسئولان همواره همان کاری را انجام می‌دادند که وعده و وعیدش را داده بودند، این اعتماد هم کمرنگ نمی‌شد. در نتیجه در عملکرد نادرست مسئولان رفته‌رفته این «بی‌اعتمادی» تقویت شده و «سرمایه اجتماعی» هم در ایران ضعیف‌تر شده است. اگر سرمایه اجتماعی و فرهنگی ضعیف یا به قول «ژوزف شومپیتر» در اصل هشتم و یازدهم نظریه توسعه اقتصادی آب‌وهوای اجتماعی یا ارزش‌ها و هنجارها و فضای فرهنگی مساجد و مناسبت نباشد، رشد و توسعه اقتصادی حاصل نخواهد شد. در اوایل انقلاب سرمایه اجتماعی به‌سرعت رشد می‌کرد و مردم در اعتماد به دولت بر آن بودند که در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حضور داشته باشند، اما الان به‌مرور زمان این همراهی کمرنگ شده است.